

آذربایجان عصبانی است

رحیم زهتاب فرد

مدیر روزنامه‌ی اراده‌ی آذربایجان
و نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملی از تبریز

مستعد بود و استعداد رسیدن به خیلی از مقامات را هم داشتی، ولی پشت پا به همه‌ی آرزوهای دنیوی زدی، در راه ناهموار خدمت به وطن راه، انتخاب کردی، امین‌الشریعه هم دانسته راه خود را، راه پُرخطر آزادی را انتخاب کرده بود، امروز همان سیره‌ی اجدادی راهنمای پروفیسور امین است.

مجله‌ی **حافظ**، تدریجاً دارد دل گرمی طبقه‌ی روشنفکر، فرهیخته و آزاداندیش و ایران دوست را فراهم می‌سازد. البته راه درازی باید پیموده شود تا این مجله جایگاه خود را پیدا کند و ادامه‌ی آن نیازمند غیرت و همت و حمایت ملی‌ست، والا دیر یا (متأسفانه باید گفته شود)، به زودی صدای دل خراش تعطیلی آن به گوش‌ها خواهد رسید. خوشبختانه فعلاً که عده‌ی قابل توجهی از صاحبان قلم و اندیشه و آرمان خواه از هر گوشه‌ی مملکت دست همراهی صادقانه به این مجله دراز کرده‌اند که خود مایه‌ی بس امید است و انتظار آن که این یاران بی‌اجر و مزد، از هر جای ایران به این همکاری صادقانه و بی‌غل و غش نه تنها ادامه دهند، بلکه طرحی ریزند که این مجله در سطح ایران معرفی و حمایت شود و این کار شدنی است اگر همین چند ده و چند صد نفری که خود از صاحبان نظر مملکتی هستند، پیش قدم شوند، خود را عضو هیات تحریریه‌ی این مجله معرفی کنند و برای تقویت و معرفی مجله هر چه از دست‌شان برمی‌آید، مضایقه نکنند. افراد صاحب قلم و صاحب‌نظر و صاحب قریحه و فعال محلی را تشویق به همکاری کنند، اگر نفوذ محلی دارند در حد امکان مشترک پیدا کنند و حتی چند سطر آگهی تأمین کنند.

اگر واقعاً به این نتیجه رسیده باشند که پروفیسور صلاحیت این کار را دارد، اگر می‌پذیرند که تقوی سیاسی و مالی و معتقدات عمیق دینی دارد، چه ضرری دارد، خود را همکار افتخاری این مجله در محل بشناسانند. تکرار می‌کنم این وقتی ست که به این نتیجه رسیده باشند که صاحب این مجله با هیچ‌جا حساب و کتابی ندارد، جز به الطاف الهی و حمایت آزادی‌خواهان ایران. حتی چه عیبی دارد شما نویسندگان و اساتید محترم علمی که در این مجله آزادانه افکار خود را منتشر می‌سازید، در هر شهر و مکانی که هستید، شما نمایندگی فروش و توزیع وسیع این مجله را علاوه بر کیوسک روزنامه‌فروشی‌ها به‌عهده بگیرید و هر کس لااقل پنج - شش نفر مشترک معرفی کند. از خط خارج شدم، ببخشید، از بس در این یکی دو سال اخیر شیفته‌ی مجله‌ی **حافظ**، آشنا به طرز فکر و آزاداندیشی، دیانت،

□ نمی‌دانم چرا این مطلب را با شما در میان می‌گذارم. می‌دانم این نوع گفت‌وگوها باب طبع مجله نیست. مجله‌ی شما درباره‌ی ادبیات، تاریخ، شعر، اسناد کهن حرف می‌زند که به‌نظر صاحب‌نظران آخرین حرف را هم می‌زند و خوشبختانه در میان مطبوعات خوش درخشیده، قلم به‌دست صاحب قلم آزاده و پاکباز افتاده، حقاً دست مریزاد. با آن اطلاعات دقیق، حافظه‌ی قوی، قریحه و ذوق سلیم، خون پاک و اصیل، آزادی‌خواهی، شجاعت و ایمان قابل ستایش، درود به‌شما، می‌فهمم که راه پُرنشیب و فرازی را پیش گرفته‌اید و بار سنگینی را به‌دوش دارید، خدا یار و یاورتان باد. متأسفانه هر لحظه بیش‌تر احساس تنهایی خواهید کرد. ولی خوشبختانه برای این کار ساخته شده‌اید، مرد معتقد، مومن، بااراده و مصممی هستید. راهتان حسابگرانه نیست، معامله‌گرانه نیست، دنیایی نیست، بده‌بستانی نیست، راه خون پاک اجداد مومن و مبارز و عالم است. ژن اجدادی تو، تو را به این راه انداخته. راه برگشت نداری، با ذوق و شوق و عشق و با آگاهی کامل، ولی با اطمینان به وصول هدف غایی که خدمت به ایران و ایرانی و تنویر افکار عامه است، قدم برمی‌داری، دنیا را گشتی، به خیلی از مقامات رسیدی، جاده‌ی هرگونه توفیقات دنیوی جلوی پایت



ایران خواهی، وارستگی سردبیر آن شده‌ام، این مطالب، ناخواسته بر قلمم جاری شد. در این دو هفته‌ی اخیر که در تبریز بودم از زبان بس که اسم «حافظ»، مقالات حافظ به‌خصوص شجاعت و استعداد مدیر آن سخن به‌میان آمده، احساس می‌کنم حق این است که چند کلمه فضولاً حرف‌های دل خود را، بلکه حرف‌های دل مشتاقان آن نشریه را ولو با اشاره و رمز و کنایه در این‌جا منعکس کنم، قبول دارم که همه‌ی حرف‌ها را نه من می‌توانم بگویم و بنویسم و پرده از روی خیلی از حرف‌ها و گفتنی‌های ناگفتنی را بردارم. نه شما می‌توانید یا صحیح‌تر است بگویم نه شما صلاح است منعکس کنید، پس چه بهتر، این نوشته را بخوانید و به اشغال دانی ببیندازید، سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند. اما چرا به شما می‌نویسم، برای این‌که شما با دردهای جامعه‌تان با این‌که نیک آگاهید، باز هم شاید به مطلب و دیدگاه و توطئه‌ی جدیدی برسید که روز و روزگاری شما را به‌سخن درآورد.

حرف من که به اشاره و کنایه و رمز و خلاصه بگویم این است که در این سفر چند روزه به آذربایجان متوجه شدم مردم این استان سخت عصبانی هستند، سخت دچار دلهره و نگرانی هستند، نمی‌توانم بگویم چرا؟

تبریز، دیگر آن تبریز دیروزی نیست، تبریز از شخصیت‌های معروف، رجال دینی، هنری، ادبی، تجاری، علمی، فرهنگی و سیاسی بانفوذ خالی شده، اگر هم بوده باشد امثال دکتر مرتضوی‌ها در به‌روی خود بسته‌اند و چند تن دیگر مثل زین‌العابدین زاخری، دکتر محمدعلی موحد و دکتر محمدامین ریاحی ساکن تهران‌اند. در این‌جا از تاریخ حرف نمی‌زنم از تقی‌زاده و ساعد مراغه و دکتر شفق و رضاخان افشار سخن به‌میان نمی‌آورم، در همان سی‌چهل سال پیش در آذربایجان لاقل ده شخصیت دینی معروف در جهان اسلام مانند آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری، علامه طباطبایی، حاج میرزا عبدالله

مجتهدی، مرعشی، وحیدی، میرزا رضی زنوزی، میرحجت ایروانی، دوزدوزانی، میرزا جواد عمید، سیدمرتضی شبستری، شهیدی، قاضی طباطبایی، مقتدای سلسله‌ی ذبیحیه مانند وحیدالاولیا، دکتر گنجویان، واعظی مانند میرزاحسین واعظ، شیخ علی‌اکبر واعظ و شعرا، مانند دکتر محمدحسین شهریار، کاظم رجوی (ایزد)، آتش و محققین مانند احمد کسروی، خطاطانی مثل میرزاظاهر خوشنویس، فرشایفی مثل رسام عرب‌زاده، عماد؛ حتا کفاشی مثل اصلی‌نژاد؛ اسلام‌شناسی مثل حاج‌میرزا یوسف شعار، نقاشی مثل نخجوانی، وطن‌پرست مبارزی مثل علی‌اصغر سرتیپ‌زاده، یوسف افتخاری، سلطان القراء، فرهنگی: احمد دهقان، رضاقلی‌خان رشیدی، حکمت، فیوضات، پرورش، بیت‌الله جمالی، مالک، صمد امامی، تجار و صاحب کارخانه صدقیانی، خوبی، توکلی، برق لامع، محترم، محترمین حیدرزاده صدها شخصیت‌های ارزنده که درباره‌ی هر یک چند جلد کتاب نوشته شده و یا می‌شود نوشت و از تاثیر نفوذشان سخن‌ها گفت و مدارکی ارائه کرد.

حالا شهر از این نوع رجال ذی‌نفوذ خالی شده و اگر چند نفری هم بوده باشد، تبریز راترک گفته یا به‌خارج رفته‌اند یا ساکن تهران‌ند. آن‌چه در این چند سال اخیر بر آذربایجان گذشته است نه گفتنی‌ست نه نوشتنی و نه کتمان‌کردنی. همه، همه چیز را می‌دانند، نه تنها مردم آذربایجان بلکه حتا خود شما که درآشنا هستید، به بهانه‌هایی مردم انزجار و نفرت خود را از مسولین امور می‌رسانند، ولی کو گوش شنوایی، کسی چنین انتظاری هم ندارد، مثلاً به بهانه‌ی روز مرگ بابک خرم‌دین، مظاهره‌ی بزرگی راه می‌افتد، چه دست‌هایی توی کار دست داشته و گفتنی نیست ده‌ها هزار نفر به‌سوی کلیبر که گفته می‌شود مقبره‌ی آن مرحوم در آن‌جاست راهی می‌شوند، ورودی منطقه محاصره و از ورود سیل جمعیت جلوگیری به‌عمل می‌آید، و از این هجوم عمومی و مظاهره‌ی به‌ظاهر ملی، مطلقاً نه در مطبوعات مرکزی نه در مطبوعات محلی حتا به جزیی اشارتی نیز منعکس نمی‌شود، کار لجام گسیختگی و عصبانیت عامه به‌جایی رسیده گویا اعلی‌نامی نماینده‌ی آذربایجان در مجلس جمهوری اسلامی علنی در برابر نمایندگان به اصطلاح ملت ایران، از پشت تریبون مجلس، شعر معروف شهریار را خطاب به ملت ایران با صدای رسا و با حال برافروخته و با کمالی وقاحت دکلمه می‌کند و می‌خواند: ایا تهرانیان انصاف ده... و یا روزنامه‌ی **نوید آزادی** با عصبانیت تبریک عید رییس‌جمهور را با تیتیر: من عید نوروز را به مردم فارسی‌زبان‌ها تبریک می‌گویم که گویا به بهانه‌ی دیگر والا به‌همین علت روزنامه‌اش تهدید به توقیف می‌شود. هر کس به‌هر بهانه با آشنا و ناآشنا، در تاکسی، در گذر عمومی، در برخورد‌های چند نفری نسبت به مسولین امر با اسم و سمت دهن‌کجی می‌کنند، مثلاً وقتی به ایستگاه آبرسانی برسند، تاکسی‌رانان خطاب به مسافرین می‌گویند: کسی در ایستگاه از کجا آورده‌ی پیاده نمی‌شود؟ البته «از کجا آورده‌ی» را به ترکی ادا می‌کنند، هم‌چنین نزدیک دانشگاه به اشاره به ساختمان نوساز ده دوازده طبقه نیز این اصطلاح به‌کار رود و گویا هر دو این ساختمان متعلق به استاندار سابق یا اسبق است، عبدالعلی‌زاده.

مثلاً جزوه‌ی منتشر شده با تیتیر گنده‌ی خیام‌شناسی. در این



مسمط «ساز وطن»

محسن محمودی «آزادقلم» - تهران

آن دم که روح بر تن سردم، جوانه زد
عشق وطن به خانه‌ی دل آشیانه زد
نوری جهید و بارقه‌یی جاودانه زد
قلبم، سرود عشق وطن عارفانه زد
امواج روح بر دل و جانم دمیده شد
فریاد شوق از همه اعضا شنیده شد
با نور عشق نقشه‌ی ایران کشیده شد
تا انعکاس نقشه بر این قلب و خانه زد
از آن زمان به خاک وطن دل سپرده‌ام
نقش دگر ز خاطر و اندیشه برده‌ام
بهر نجات خاک وطن زخم خورده‌ام
این زخمه بر دو تار دلم صد ترانه زد
از آن زمان فدایی این خانه بوده‌ام
توصیف سرزمین دلیران نموده‌ام
از سرگذشت نسل شجاعان سروده‌ام
از آرش‌ی که تیر به قلب نشانه زد
خواندم سرود از گل زیبای این وطن
از عاشقان واله و شیدای این وطن
از لاله‌های خفته به صحرای این وطن
از آتشی که در دل پاکم زبانه زد
آن شاهدان که در دل این خاک خفته‌اند
جان داده و کلام شجاعانه گفته‌اند
با خون خود چو لاله به ایران شکفته‌اند
تا آن سری که طعنه به دار زمانه زد
آن شاعران که قصه‌ی لیلا نوشته‌اند
از عاشقی و امق و عذرا نوشته‌اند
از ماجرای خلوت دل‌ها نوشته‌اند
تا رودکی که زخمه به چنگ و چغانه زد
آن عاشقان که با دل دیوانه رفته‌اند
پیمان شکسته در ره پیمان رفته‌اند
با راهیان به مقصد جانانه رفته‌اند
تا آن که حلقه بر در این آستانه زد
هر یک ترانه‌یی به دفاع وطن سرود
از عمق جان برای وطن جنگ‌ها نمود
در راه اعتلای وطن سینه می‌گشود
چون عاشقی که تیشه به عمق فسانه زد
می‌خوانم این ترانه و فریاد می‌زنم
فریاد دل ز تیشه‌ی فرهاد می‌زنم
ساز وطن چو مردم آزاد می‌زنم
چون کاهه‌یی که ساز وطن عاشقانه زد

جزوه خیام بهانه‌ی حمله به... به مدعیان ارتباط با آفریدگار، به کتب به اصطلاح آسمانی، ائمه جماعت، اهل عباد، آخوندان با چوب تکفیر، اجامر و اوباشی سنگ‌پران و شعاردهندگان کوچک و بازار را به باد انتقاد گرفته و زیر سوال برده است، در آذربایجان مطبوعات هر کدام خط مشی خاصی را تعقیب می‌کنند که بیش‌تر نقش همسایه‌ها در آن‌ها مشاهده و حمایت می‌شوند و مقامات مملکتی نسبت به این مسائل کاملاً بی‌تفاوت‌اند و اگر گاهی هم گوشمالی می‌خورند و عکس‌العملی نشان می‌دهند منحصر در مواردی است که نسبت به یکی از شخصیت‌های نظام مطلبی به‌نظرشان برسد و الا در برابر تحریکات علنی اجنبی‌ها، می‌گویند جواب ابلهان خاموشی است، ولش کنید، در برابر حزب‌الله چه غلطی می‌توانند بکنند، بگذارید آن قدر هرچه می‌خواهند یقه پاره کنند ملت انقلابی، همان‌طور که شاه راه امریکا، انگلیس را حتا چین و روسیه را سر جای خود نشانده، از این مویزهای خردریز نگرانی ندارد. ولی مردم سخت عذاب می‌کشند و آینده را تاریک می‌بینند، هیچ شخصیت و سیمایی را سراغ ندارند که در روز مبادا از فکر و نظر و نفوذ کلام آنان بهره‌مند شوند، همیشه متنفذین و ریش‌سفیدان و روحانیون و تجار و اصناف مورد احترام و اعتمادی بودند که اگر چند تنی از خط خارج و احیاناً تحت تاثیر افکار شوم بیگانه‌پرستانی قرار می‌گرفتند و می‌خواستند برخلاف مصلحت مملکت و دین راه بیفتند وقتی یکی از ایشان می‌گفتند: اوغلان اوتوروز پروزده» مردم از اینان حرف شنوی داشتند غائله ختم شود از این خلا سیاسی، طرفداران تجزیه سخت آزادانه به تکاپو افتاده‌اند، کتاب‌های متعددی حتا در حمایت علنی از غوغای پیشه‌وری چاپ و منتشر می‌کنند. چون نمی‌شود و نمی‌توانند منکر مداخله‌ی علنی شوروی در غائله‌ی پیش‌روی شوند، ناچار سیاست شوروی و چند وابسته آنان را محکوم و خود پیشه‌وری و اکثر نزدیکان به وی را تبرئه می‌کنند، مردم عموماً نسبت به عملکرد مسولین مملکت نه تنها مخالف بودند بلکه صریح بگویم سوءظن دارند، کافی است مثلاً سوار تاکسی شوید، بدون این که شما مایل به صحبت کردن بوده باشید، راننده یا مسافرین شروع می‌کنند به بدگویی و اعتراض تند، مثلاً وقتی تاکسی‌ها به محلی موسوم به «آبرسانی» می‌رسند، در برابر عمارت سر به فلک کشیده‌ی چند میلیارد تومانی یا در مقابل دانشگاه تبریز وقتی به یک عمارت ده دوازده طبقه‌ی مفصلی می‌رسند به زبان ترکی با لحن اعتراض آمیزی می‌گویند: «جده هاردان گیتیر مسن (اشاره به املاک نوساخته‌ی... اسبق).

در نشریات و کتاب‌های ترکی زبان، مردم را تحریک می‌کنند و مثلاً می‌نویسند: «بیزودیانیان قورخویلمز بیر قهرمان ایل پیک».

چرا وقت شما را بگیرم، می‌دانم این حرف‌ها که به درد مجله نمی‌خورد، روزنامه‌یی هم نیست که این‌ها را بنویسید، ولی از آن جایی که شما را یک ایرانی اصیل و متدین و آزاده می‌شناسم، معتقدم شخصیتی چون شما باید و می‌بایستی به مشکلاتی که تمامیت دینی ایران را تهدید می‌کند آگاهی بیش‌تری بیابید و ریشه‌یابی کنید و احتمالاً چاره‌اندیشی نمایید، این چند سطر را مزاحم شدم. ■